

یادداشت ۲۰

گزارش بیستم جلسه محاکمه‌ی حمید نوری (عباسی) از استکهلم
امیرجوهری لنگرودی

amir_772@hotmail.com

پنجشنبه ۱ مهر ۱۴۰۰ برابر با ۲۳ سپتامبر ۲۰۲۱



داد خواهیم این بیداد را!

سولماز عزیزاده؛ دختر جوان دادخواهی که به نمایندگی از جانب خانواده و مادر خویش، از راه دور - کانادا - در بیستمین جلسه دادگاه حمید عباسی؛ به درون دادگاه راه یافت و با حرف های خود ویژه اش و کلامی مصمم و یک دست همه صحن دادگاه را به محاصره خویش در آورد. از چرایی اعدام پدرش سخن گفت و به اینکه درد گریه نکردن در از دست دادن پدر را از سن ۱۳ ساله گی تا ۳۵ ساله گی برای خود نگه داشت و امروز در برابر چشمان گوروگوش کر حمید نوری به عنوان یک کوچک ابدال کار گزار نظام و دهها حمید نوری دانه درشت که در ساختار آن نظام خون و جنون و جنایت، همچنان به حکفرمایی خویش ادامه می دهند، جهان را متوجه بیدادی کند که بر او و نسلش و هزاران هزار خانواده های خاوران های پُر عطش ایران در کشتار خونین دهه شصت شده است.

سولماز با اشک سخن می گوید و از چگونگی و چرایی آن در تابستان خونین ۱۳۶۷ در زندان گوهر دشت پرده بر می دارد!

به اطلاع برسانم: هفته هفتم و بیستمین جلسه دادگاه حمید نوری (عباسی)، در سالن ۳۷ دادگاه مرکزی شهر استکهلم پایتخت سوئد، روز پنجشنبه ۱ مهر برابر ۲۳ سپتامبر، به جرم مشارکت در کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷، کار خود را به پیش برد.

بیستمین جلسه دادگاه حمید نوری، دادیار پیشین زندان گوهر دشت کرج، در استکهلم پایتخت سوئد با ادامه اظهارات "سولمار علیزاده" از راه دور - کانادا - به عنوان تک فرزند رفیق "محمود علیزاده"، تحصیل کرده دانشگاه تهران، فوق لیسانس حقوق، وکیل از چهره های زندانی شاخه "سازمان فدائیان خلق ایران"، ۱۶ آذر، که در شهریور ۱۳۶۷ در زندان گوهر دشت اعدام گردید. بر پایه روایت تاحال اعلام شده، آمده است: «... هنوز امید به تمامی رنگ نباخته است و نام ها یک به یک خوانده شد: ... محمود علیزاده ... آخرین سری نام ها را در تاریخ ۱۷ آذر ماه می خوانند. مجریان فرمان خدا. پس خواندن هر نام، ساکی تحویل می دادند و با خشونت به خانواده ها اعلام می کردند: فرزند تان ضد انقلاب بود و به حکم دادگاه عدل اسلامی معدوم شد.» (مهدی اصلانی - کلاغ و گل سرخ - ص ۳۴۳)، رفیق محمود علیزاده دوران محکومیتش را به پایان رسانده بود. مادرش و همه خانواده و سولماز کوچولوی آنروزی، برای بازگشت پدر به خانه، روز شماری می کردند. حالا خبر اعدام پدر همه این آرزوها را ویران کرده بود. سولماز در آن هنگام دانش آموزی ۱۲ ساله بود که دوران امتحانات خود را می گذراند و به همین دلیل تا مدت ها از اعدام پدرش با او صحبت نکردند.

سولماز علیزاده اولین نفر از خانواده بزرگ خاوران از طریق سیستم ویدئو، با دادگاه استکهلم سوئد ارتباط برقرار کرد و به بیان دادخواهی خود پرداخت. در این نشست سولماز علیزاده بعنوان یازدهمین شاکی و شاهد بعد از آقایان:

- ۱- ایرج مصداقی ۲- نصرالله مردانی ۳- مهدی برجسته گرمرودی ۴- همایون کاویانی ۵- سیامک نادری ۶- محسن اسحاقی ۷- رمضان فتحی ۸- مهدی اسحاقی ۹- علی اکبر بندلی (اکبر بندعلی) - ۱۰ مسعود اشرف سمنانی شهادت داده اند.

برخی خود ویژه گی های دادگاه در این روز:

*** -** از کارهای بارزش سولماز علیزاده برای دادستانی: ارسال نامه های پدرش به بیرون که نمونه هایش در کتابی که از مستندات دادگاه هم است با عنوان: «آخرین فرصت گل»، سامان دهی مهدی اصلانی، صفحات ۲۰۸ و ۲۰۹ انتشارات باران سوئد، ترجمه و با تبدیل سال های شمسی به میلادی، به دادستانی در تدقیق

مستندسازی شهادت خودشناختن بیشتر پدرش در حق خودش و مادرش یاری رساند! در همین رابطه سولماز علیزاده اسناد و مدارکی را به دادگاه سوئد تحویل داده است که دادستان به بعضی از آنها اشاره کرد؛ نامه‌ای که سولماز فکر می‌کند برای اولین بار از طرف پدرش در پانزدهم مهرماه ۱۳۶۳ برای او نوشته و از او این فرستاده شده است و نامه دیگری که پانزدهم اسفندماه از پدرش دریافت کرده است.

دادستان به یک به یک تاریخ نامه‌ها اشاره کرد و اینکه سولماز در همان سال برای پدرش نامه‌ای نوشته است که ضمیمه اسناد است.

*** -** سولماز علیزاده فرزند محمود علیزاده است که دکترای حقوق داشته، در بانک مرکزی کار می‌کرده است. محمود هوادار "سازمان فدائیان خلق موسوم به شاخه ۱۶ آذر" بوده و هنگام بازداشت ۳۷ سال داشته است. محمود علیزاده ۲۰ فروردین ۱۳۶۳ بازداشت شده و به دوسال زندان محکوم شده اما در پایان محکومیت آزاد نشد و چهار سال بعد، یعنی در تابستان ۱۳۶۷ به جوخه اعدام سپرده شد.

*** -** سولماز علیزاده می‌گوید: در زندان پدرش را دو هفته یک بار می‌دیدم و آنجا متوجه شده‌ام حالش از بقیه زندانیان بهتر است و ورزش می‌کند و روحیه خوبی دارد. بر اساس اطلاعاتی که در دادگاه مطرح شد، در آن چهار سال پدرش در سه زندان اوین، قزلحصار و زندان گوهر دشت بوده است.

*** -** سولماز علیزاده هنگام اعدام پدرش کلاس دوم راهنمایی بود و خودش بیشتر گفته؛ وقتی خبر اعدام پدرش به آنان رسید، گرچه صدای ضجه‌های خانواده را می‌شنیده اما به طور مشخص برایش روشن نبوده است که چه اتفاقی افتاده است.

*** -** سولماز علیزاده اصلاً نمی‌توانم توصیف کنم حتی گریه نکردم و مات و مبهوت و شوک بودم. تا چند روز فکر می‌کردم در یک دنیای مجازی سیر می‌کنم و بسیار هولناک بود. همان‌طور که دادگاه هم می‌داند - خانواده هابعد از آن کشتار جمعی تابستان آن سال - ما حتی اجازه سوگواری هم نداشتیم و این هم درد ما را بیشتر می‌کرد. بهتر است این را به دادگاه بگوییم: من از سال ۲۰۱۲ گریه‌هایم را آغاز کردم. من زندانیانی را ملاقات کردم که با پدرم هم بند و زندانی بودند و او را می‌شناختند. من از ۱۳ سالگی تا ۳۵ سالگی سوگواری نکرده بودم.

*** -** شروع جلسه دادگاه با تاخیر همراه بود، بعدتر خبر یافتیم که طبق قانون قضایی کانادا، مادامیکه کسی از آن کشور بعنوان شاکی و شاهد، به دادگاه کشور دیگری

گزارش می دهد، باید یک نفر به نمایندگی از دستگاه قضایی کانادا بعنوان ناظر حضور داشته باشد و تمامی اظهارات شاکی برای او ترجمه شود. در این میان سولماز به فارسی سلیس و روان از طریق ویدئو صحبت می کرد ولی مترجم انگلیسی زبان دادهای دادگاه است که لم و گفتار سولماز را از طریق ویدئو را برای نماینده قضایی کانادا می بایست ترجمه می کرد. در آغاز راه افتادن این سیستم، شروع جلسه دادگاه را با کندی همراه نمود، تا بروال افتاد.

***- رئیس دادگاه در حین سؤال و جواب های دادستان با خانم سولماز، اعلام داشت: الان برای آقای کنت لوئیس وکلای یکی از شاکیان پیامی آمد: که الان از آلبانی خبر رسید که ظاهراً صدای خانم سولماز را در آنجا نمی شنوند.**

***- این یگانه جلسه ای بود که حمید نوری بعد از دریافت اظهارات شجاعانه و سر راست سولماز علیزاده، وکیل مدافع حمید نوری به رئیس دادگاه گفت: «حمید نوری به چند دقیقه استراحت احتیاج دارد!»، دادستان اعلان داشت: الان نوبت وکلای وکلای مدافع حمید نوری است که از شاهد سؤال کنند.**

پس از استراحت کوتاه، وکلای مدافع حمید نوری که همواره دنبال تناقضات شاکیان می گشتند. اعلام داشتند: آنها هم سئوالی ندارند... رئیس اعلام داشت: دادگاه امروز در همین جا به پایان میرسد. می توانیم تعطیل کنیم.

در آغاز دادگاه روز پنجشنبه پنجمین ۲۳ سپتامبر برابر ۱ مهر، رئیس دادگاه، آقای توماس ساندر، خود را به سولماز علیزاده معرفی کرد و توضیح داد: او به درخواست دادستانها در این جلسه حضور پیدا کرده است. رئیس دادگاه همچنین گفت: از او خواهند خواست درباره پدرش و زندانی شدن او در زندان گوهر دشت، ارتباطاتش و همچنین نحوه اعدامش توضیح بدهد.

رئیس دادگاه به سولماز علیزاده گفت: دادستانها، وکلای مشاور او و وکلای مدافع حمید نوری از او سوالاتی خواهند پرسید.

در ابتدای دادگاه، وکیل مشاور سولماز علیزاده را معرفی کرد و گفت: سولماز فرزند محمود علیزاده است که دکترای حقوق داشته، در بانک مرکزی کار می کرده است. آقای علیزاده حقوقدان و مشاور عالی رتبه بانک مرکزی که آخرین مأموریتش مدت کوتاهی قبل از دستگیریش تلاش برای آزادسازی پول های بلوکه شده ایران توسط امریکا در دادگاه لاهه بود. وی "هوادار سازمان فدائیان خلق، شاخه ۱۶ آذر" بوده و هنگام بازداشت ۳۷ سال داشته است.

محمود علیزاده ۲۰ فروردین ۱۳۶۳ بازداشت شده و به دوسال زندان محکوم شده اما در پایان محکومیت آزاد نشد و چهار سال بعد، یعنی در تابستان ۱۳۶۷ به جوخه اعدام سپرده شد.

وکیل مشاور توضیح داد که جلسه درباره محمود علیزاده اعظمی است، او ۲۰ فروردین ۶۳ دستگیر شده است مصادف با ۹ آوریل سال ۱۹۸۴. محمود علیزاده دارای دکترای حقوق بود و در بانک مرکزی کار می‌کرد. علت بازداشت محمود علیزاده هواداری یک شاخه از گروه فدائیان، جنبش انشعابی ۱۶ آذر بود.

وکیل مشاور توضیح داد که سولماز علیزاده در زمان دستگیری پدرش ۸ سال داشت و محمود علیزاده ۲ سال حکم زندان داشته با این وجود بیشتر از حکم‌اش زندان کشید و در نهایت اعدام شد. او در سه زندان از جمله: گوهردشت، اوین و قزلحصار زندانی بوده است.

وکیل مشاور اشاره کرد علاوه بر شهادت سولماز علیزاده و صحبت‌های او، آقای مهدی اصلانی، - از شاهدان کشتار تابستان دهه شصت- یکی دیگر از شاهدین و شاکیان پرونده که هم‌بندی محمود علیزاده بوده، بعداً در همین دادگاه در مورد محمود علیزاده شهادت خواهد داد.

وکیل مشاور به برخی ادله اسناد کتبی اشاره کرد که در کیفرخواست وجود دارد و گفت: دادستان‌ها بعداً درباره آنها توضیح خواهند داد. وکیل مشاور به سولماز علیزاده اطلاع داد که جلسه شهادت او به صورت تصویری و صوتی ضبط می‌شود.

مارتینا وینسلو، یکی از دادستان‌های پرونده گفت: علاوه بر توضیحات وکیل مشاور که شنیدیم، چند سوال می‌پرسد و قصد دارد بشنوند که خود سولماز علیزاده تایید می‌کند، سوالات درباره تاریخ بازداشت پدرش و سن او در آن زمان بود.

دادستان از علیزاده پرسید: در آن زمان کجا زندگی می‌کردند؟

سولماز علیزاده پاسخ داد: ما در نارمک تهران زندگی می‌کرد.

دادستان: چه وقتی از اعدام پدرتان با خبر شدید؟

سولماز گفت: «خانواده این مسئله را از او مخفی می‌کردند، می‌دیدم که آدم‌ها می‌آمدند و گریه می‌کردند ولی چون من در مدرسه دانش‌آموز ممتازی بودم، نمی‌خواستند به من بگویند. اما مادرم هنگامی که شدیداً گریه و زاری می‌کرد به

من گفتند: مادرت افتاده پایش دوباره شکسته به همین دلیل درد شدید دارد و از درد گریه وزاری می‌کند. من هم قبول کردم. دایی من هم در را بست تا حواسم را پرت کند. وی شروع کرد از من درباره درس پرسیدن تا من چیزی نفهمم.» سولماز گفت: «جزئیات را نمی‌داند چون مادرش ضجه می‌زده است. مادرم ناله می‌کرد اما نمی‌گذاشتند من بفهمم. علت‌اش این بود که من متوجه شدم آن سال پای مادرم شکسته بود و پایش توی کچ بود.»

دادستان: بعد از این دوره کی از اعدام پدرت به تو خبر دادند؟

سولماز در پاسخ به این سؤال دادستان، توضیح کامل و رشک برانگیز زیر را به دادگاه داد و گفت: «که مادرش بارها سعی کرد به اشکال مختلف به او بگوید؛ که پدرش اعدام شده است، اما او متوجه بیان مادرش نمی‌شد. مادرش از شاید مثال‌های ملاقات‌ها با پدر و همراهی دیگران در ملاقات‌ها با سولماز صحبت می‌کرد.» مثلاً می‌گفت: «با خبر شدم که پدر فلانی راهم اعدام شد.» سولماز ادامه می‌دهد: «تا اینکه یک روز مادرش از او می‌پرسد که آیا فیلم "گل‌های داودی" را به خاطر می‌آورد؟» - فیلم گل‌های داودی به کارگردانی رسول صدرعاملی ساخته سال ۱۳۶۳ است که در جشنواره فجر به نمایش درآمد و از فیلم‌های پربیننده آن دوره در ایران بود.

داستان این فیلم چنین بود که مادر کشته‌شدن پدر خانواده را از فرزند نابینایش مخفی کرده بود. پسر نابینا بود. مادر می‌رسید: «یادت است که در آن فیلم؛ مادر سعی می‌کرد اعدام همسرش را از پسر نابینای‌اش پنهان کند؟»

سولماز ادامه می‌دهد، به مادرم گفتم: «بیاد می‌آورم.» مادر از او می‌پرسد: «آیا مادر آن پسر، کار درستی کرده است که اعدام پدرش را از او پنهان کرده بود؟»، سولماز در جواب مادر می‌گوید: «نه، او باید از اول حقیقت را به پسرش می‌گفت.» در این لحظه مادرم به من می‌گوید: «بنابر این من نیز باید به توحقیقت جنایت صورت گرفته در حق پدرت را بگویم، جمهوری اسلامی به مانند خیلی‌های دیگر، پدرت را نیز اعدام کرده است.»

سولمازی دختر بچه جوانی که در کنار مادر و مادر بزرگش و دیگر اعضای خانواده منتظر بود، پدرش از زندان آزاد شود، این خبر بسیار تکان دهنده بود. سولماز ادامه داد: اصلاً نمی‌توانم توصیف کنم حتی گریه نکردم و مات و مبهوت و شوک بودم. تا چند روز فکر می‌کردم در یک دنیای مجازی سیر می‌کنم و بسیار هولناک بود.» وی ادامه داد: «همان‌طور که دادگاه هم می‌داند، خانواده‌های ما حتی اجازه سوگواری هم نداشتند و ممنوع شده بود و این هم دردمارا بیش‌تر می‌کرد.» سولماز

افزود: «شاید این را به دادگاه بگویم؛ که من از سال ۲۰۱۲ گریه‌هایم را آغاز کردم. من زندانیانی را ملاقات کردم که با پدرم هم زندانی بودند و او را می‌شناختند. من از ۱۳ سالگی تا ۳۵ سالگی سوگواری نکرده بودم».

چند نکته دیگر مورد نظر دادستان بود که با سولماز در میان گذاشت؛ نکته اول در باب چرایی اعدام پدرش و نکته دوم آیا کسی دیده را که پدرش را به اعدام می‌بردند و مسائل دیگر...

دادستان از سولماز پرسید: چگونه مطمئن است پدرش در گوهر دشت اعدام شده است؟

سولماز می‌گوید: به دو دلیل؛ یکی اینکه زندان گوهر دشت آخرین زندانی بود که پدرش در آن زندانی بود و دومی اینکه تعدادی از همبندی‌های سابق پدرش اعدام او را تأیید می‌کنند. یکی از همبندی‌های پدرش، زمانی که در "راهرو مرگ" نزدیک اتاق "هیات مرگ" نشسته بود، صدای پدرش را می‌شنود که "به هیات مرگ" گفته بود آنها را به رسمیت نمی‌شناسد، و این "دادگاه"، ایدئولوژیک است و به مثابه یک دادگاه انگیزاسیون عمل می‌کند.

دادستان می‌پرسد: آیا این شخص دیده است پدرش را برای اعدام برده‌اند؟

سولماز در پاسخ به سؤال دادستان می‌گوید: دوست بابام تعریف کرد که دیده بود، پدرش را در سمت چپ راهرو نشانند. و افزود: این برای دادگاه روشن شد که سمت راست و چپ راهرو نشانند به چه معنی است! (افرادى که با حکم اعدام از دادگاه بیرون آمدند در سمت چپ راهروی مرگ می‌نشستند) و بعداً اعدامش کرده‌اند و آنهایی که در سمت راست جای می‌گرفتند؛ آنها را برای سه وعده شلاق خوردن برای نماز خواندن می‌بردند.

سولماز افزود: وسایل پدرش را برای آنها فرستادند و خانواده به این صورت متوجه اعدام پدرش شده است و فکر می‌کند دایی پدرش به زندان رفته و وسایل او را تحویل گرفته است. به گفته سولماز «گواهی مرگ دروغین»، علت مرگ پدرش «مرگ طبیعی» نوشته شده است!

دادستان: آخرین باری که پدرتان را دیدند چه وقت بوده است؟

سولماز می‌گوید: قبل از اعدام‌ها، مادر و عمه‌اش به دیدن پدرش در زندان گوهر دشت می‌روند. از او می‌خواهند شرایط آزادی را بپذیرد. اما پدر نمی‌پذیرد.

دادستان می‌پرسد: شرایط آزادی چه بوده است؟

سولماز علیزاده می‌گوید: بایدانزجارنامه می‌نوشت و چون جمهوری اسلامی یک حکومت ایدئولوژیک است، باید به نحوی قبول می‌کرد که مسلمان است.

یکی از مواردی که سولماز علیزاده در دادگاه به آن اشاره کرد، مشخص نبود محل دفن پدرش بعد از گذشت ۳۳ است.

سولماز علیزاده می‌گوید: در زندان پدرش را دو هفته یک بار می‌دید و آنجا متوجه شده حالش از بقیه زندانیان بهتر است. چرا که پدرش می‌کند و روحیه خوبی دارد.

بر اساس اطلاعاتی که در دادگاه مطرح شد، در آن چهار سال پدرش در سه زندان اوین، قزلحصار و زندان گوهر دشت بوده است.

سولماز علیزاده اسناد و مدارکی را به دادگاه سوئد تحویل داده است. نامه‌ای که سولماز فکر می‌کند برای اولین بار از طرف پدرش در پانزدهم مهرماه ۱۳۶۳ برای او نوشته و از اوین فرستاده شده است و نامه دیگری که پانزدهم اسفندماه از پدرش دریافت کرده است.

عین دیالوگ های ردوبدل شده دادستان و سولماز را تلاش کردم به عینه در یادداشت این روز، جا دهم:

دادستان به یک و یک تاریخ نامه‌ها اشاره کرد و اینکه سولماز در همان سال برای پدرش نامه‌ای نوشته است که ضمیمه اسناد است.

آخرین نامه‌نگاری‌ها مربوط به اواخر تیرماه ۱۳۶۷ است که نشان می‌دهد از زندان گوهر دشت فرستاده شده است.

همچنین در دادگاه عکس یک کیف را نشان دادند که سولماز علیزاده گفت: پدرش برای او در زندان بافته است. هنگام اشاره به نامه‌هایی که بین پدر و دختر رد و بدل شده، سولماز علیزاده به دادگاه تذکر داد و گفت: نامه‌ها را خوانده اما دوباره خواندن آنها در دادگاه از نظر روحی به او فشار خواهد آورد.

دادستان گفت: این موضوع را درک می‌کند.

دادستان: شما هیچ حضور ذهنی از ملاقات‌های پدرت دارید؟

سولماز: بلی دارم اما خیلی مبهم.

دادستان: پدرت را با چه فاصله‌هایی ملاقات می‌کردید؟

سولماز: هر دو هفته یکبار

دادستان: شما هیچ خاطره‌ای از ملاقات پدرت در قزلحصار و یا گوهر داشت داید؟

سولماز: پدرم می‌گفت وضعش در قزل‌حصار بهتر است. ورزش می‌کردند و هواخوری می‌رفتند. اما برای ما سخت‌تر بود چرا که این زندان برای ما از همه زندان‌های تهران دورتر بود. فکر می‌کنم این زمانی پدرم این حرف را زد که جناح منتظری کنترل زندان‌ها را به عهده داشتند.

دادستان: از خانه شما تا قزل‌حصار چقدر دور بود؟

سولماز: خیلی زیاد. شاید دو ساعت طول می‌کشید. مادرم به خاطر این که آرتروز گردن داشت رانندگی نمی‌کرد.

دادستان: رفتن به قزل‌حصار از گوهر دشت و اوین سخت‌تر بود؟

سولماز: اوین از همه راحت‌تر بود. برای اینکه در تهران بود بعد آن‌های دیگر

رئیس دادگاه اعلام داشت، الان بر ای آقای کنت لوئیس وکلای یکی از شاکیان پیامی آمد: که الان از آلبانی خبر رسید که ظاهراً صدای خانم سولماز را در آنجا نمی‌شنوند.

می‌توانید بگویید: آخرین باری را که پدرتان را دیدید کی بود؟

سولماز: یعنی قبل از اعدام؟

دادستان: بلی

سولماز: متأسفانه این اصلاً یادم نیست!

دادستان: وکیل شما گفت: پدرتان حکمی گرفت، دال بر دو سال زندان

سولماز: درسته!

دادستان: طبق حسابی که من می‌کنم، ایشان می‌بایست سال 1986 آزاد شده باشد!

سولماز: درسته ولی آزاد نشدند!

دادستان: هیچ ذهنیتی دارید، دال بر اینکه آیا شما و مادرتان صحبتی حول این

می‌کردید که زندن پدر تمام شده است؟

سولماز: این خودم به خاطر ندارد. ولی وقتی مادرم و، مادر بزرگ پدری و

عمه ام به ملاقات پدرم می‌رفتند، از او خواهش کرده بودند که شرایط آزادی

زندانبانان را بپذیرد. ولی پدرم چنین نکرد!

دادستان: حالا می‌دانید که چه شرایطی برای آزادی پدرتان گذاشته بودند؟

سولماز: تا حدودی بلی!

دادستان: میدانی این شرایط چی‌ها بود که اختصاراً به ما بگویید؟

سولماز: در واقع می‌بایست یک جور اعلام انزجار از سازمانی که به آن تعلق

داشتند، را اعلام می‌کردند. ایران حکومت ایدئولوژیک بوده و است و این

ها باید در درون زندان اعلان کنند : که مسلمان شده ام ! دیگر چپ و خدانشناس نیست!

پدرم من حاضر بوده تعهد بدهد که علیه جمهوری اسلامی کاری نمی کند ولی این برای حکومت زندان کافی نبوده است!

دادستان : می دانم که شما کلی مدارک تحویل پلیس سوئد دادید؟
سولماز : درسته!

دادستان : گفתי اولی زندانی که پدر بود ؛ زندان اوین بود ، بخاطر اینکه نامه از آنجا آمده بود . درسته؟

سولماز: نه اولین ملاقات اوین بود !

دادستان : به هر حال اینجا یک نامه است که شما تحویل ما دادید
سولماز: بله

دادستان : برای تو آشنا است ، آیا می بینی ؟
سولماز : بله

دادستان : لازم نکرده که محتویاتش را بگویی ویل از کجا پست شده را بگوو تاریخش را هم آگز معلومه بگو و از طرف چه کسی است!

سولماز : من تاریخ ها را به میلادی تبدیل کردم و این یکی را تبدیل نکردم . این نامه از طرف پدرم محمود علیزاده فرستاده شد . به تاریخ ۱۵ مهر ۱۳۶۳ که همان سال دستگیری ۱۹۸۴ است و از زندان اوین فرستاده شد

دادستان کیفی رادر دادگاه نشان دادومی پرسید: در این کیف چه می بینیم؟ گویا چند نامه است؟

سولماز: بلی چند نامه و کیف و گل سرخ را از بابا گرفته است.

دادستان: این نامه ها از کدام زندان نوشته شده اند؟

سولماز: از زندان اوین نوشته شده اند.

دادستان: یک برگه دیگه هم برای ما فرستاده اید.

سولماز: بلی.

دادستان: راجع به این برگه توضیح دهید.

سولماز: بلی همین دوتا نامه است. علت این که از این دو نامه کپی های مختلف گرفته شده است...

دادستان: کی فهمیدید بابات اعدام شده است؟

سولماز: مامان سعی می کرد مسئله را غیرمستقیم به من بگوید. کسانی که ما در ملاقات ها می دیدیم اسامی آن ها را به من می گفت و می پرسید یادته؟ من هم می گفتم بلی یادمه. گفت شوهرش آن اعدام شده است. تمام کسانی که ما آن ها را می دیدیم معلوم بود که همه اعدام شده اند. ولی باز هم من متوجه نمی شدم تا این

که مادرم مرا به سمت دیگری برد و از من درباره یک فیلم ایرانی پرسید. به اسم گل‌های داوودی. داستان این فیلم چنین بود که مادر کشته‌شدن پدر خانواده را از فرزند نابینایش مخفی کرده بود. پسر نابینا بود. مادر من از من پرسید فیلم داوودی یادته؟ گفتم بلی. گفت یادته مادر کشته‌شدن پدر را از بچه‌اش مخفی کرده بود. گفتم بلی. یادمه از من سؤال کرد به نظرت مادر کار درستی کرده بود؟ گفتم نه واقعیت را باید به پسرش می‌گفت. چشم‌های مادرم پر از اشک شد. گفت من باید واقعیت را به شما بگویم. تا این که گفت پدر تو هم با بقیه زندانیان اعدام شده و دیگر نیست.

سولماز می‌گوید مادرش سعی کرد به او بفهماند که پدرش اعدام شده اما او متوجه نمی‌شد تا اینکه مادرش از داستان فیلم گل‌های داوودی استفاده کرد. پسری که نابینا بود و مادرش از او پنهان کرده بود که پدرش در زندان مرده است. مادر خانم علیزاده این فیلم را به یاد او آورده و پرسیده «آیا مادر فیلم گل‌های داوودی کار درستی کرده که واقعیت را مخفی کرده است؟» و سولماز علیزاده به مادرش گفته نه. این‌جا مادر سولماز علیزاده چشمانش پر از اشک شده و به سولماز گفته «پدر تو هم مثل بقیه اعدام شده و متأسفم دیگر نیست.» سولماز به دادگاه گفت در سال ۲۰۱۲ بعد از برقراری ارتباط با دوستان پدرش شروع به عزاداری کرده و تحت روان‌درمانی است.

دادستان: شما چند ساله بودید؟

سولماز: ۱۳ ساله بودم.

دادستان: مطلع شدن از این واقعه برای شما به چه معنا بود؟

سولماز: اصلاً نمی‌توانم توصیف کنم حتی گریه نکردم و مات و مهبوت و شوک بودم. تا چند روز فکرمی‌کردم در یک دنیای مجازی سیر می‌کنم و بسیار هولناک بود. همان‌طور که دادگاه هم می‌داند ما حتی اجازه سوگواری هم نداشتیم و این هم درد ما را بیشتر می‌کرد. شاید این را به دادگاه بگویم که من از سال ۲۰۱۲ گریه‌هایم را آغاز کردم. من زندانیانی را ملاقات کردم که با پدرم هم زندانی بودند و او را می‌شناختند. من از ۱۳ سالگی تا ۳۵ سالگی سوگواری نکرده بودم.

دادستان: مرسی سئوالی ندارم.

وکیل مشاور سولماز:

وکیل: سولماز دو نامه را به پلیس فرستادید می‌خواهم بدانم. آخرین نامه‌هایی که از پدرت به دستت رسید کی بود؟

سولماز: ۱۹ جولای ۸۸.

وکیل: چه‌طور به دست تو آمده است. مادرم کپی گرفته و آن را به من پست کرده است.

وکیل: آخرین نامه از گوهردشت آمده درباره چه چیزی نوشته به‌طور اجمالی توضیح دهید نه با جزئیات.

سولماز: یکی از نکات قابل توجه این است که یک جورهایی از دو ماه پیش از اعدام‌ها پدرم نگران بود. پدرم به موضوعی انگشت گذاشته بود که قابل تعمق است. آن هم این است که به من می‌گوید تو به اندازه‌ای بزرگ شدی که کمک مادرت باشی. تصور من این است که به نوعی می‌گوید: دیگر آن‌جا ماندگار است. در حالی که در نامه‌های قبلی‌اش پراز امید بود.

وکیل: به‌نامه‌ای اشاره می‌کنم که من و تو مرور کردیم. یادت می‌آید در ترجمه نوشته شده حکم پدربت ده ساله بود؟

سولماز: محکومیت پدر من ۱۳۶۵ تمام شده بود.

وکیل: حالا آخرین سئوالم این است که گفتید به روان‌شناس می‌روید؟

سولماز: بلی می‌روم.

وکیل: دلایلش همین اعدام پدربت است؟

سولماز: بلی تمام مشکلات من به مسئله ایران و اعدام پدرم است. من هنوز هم داروی افسردگی مصرف می‌کنم.

وکیل: ... از کی آغاز کردید.

سولماز: از سال ۲۰۰۵ هنگامی که به کانادا آمدم روان‌شناس رفتن را شروع کردم.

وکیل: پس از سال ۲۰۰۵ در ارتباط با روان‌شناس هستی؟

سولماز: بلی.

وکیل: مرسی من سئوالی ندارم.

بخش بعد از ظهر دادگاه تعطیل شد تا فردا پنج‌شنبه. چون که جلسه دادگاه شاکی دوازدهم حمیدرضا خلاق دوست بود. اما متأسفانه وی چهار ماه پیش به‌دلیل ابتلا به کرونا فوت کرده بود. حمیدرضا خلاق دوست ۱۰ سال در زندان بود و شاهد اعمال نوری بود که زندانیان را برای اعدام می‌برد. قبلاً پلیس ویدیویی از وی ضبط کرده بود که قرار بود امروز در دادگاه پخش شود اما این ویدیو پخش نشد. بر پایه‌ی یادداشت‌های پیشینم بر آنم:

دادخواهی همین است! هم صدا شدن با مادران، پدران، همسران و فرزندان همه‌ی ایرانیان خفته در خاوران‌های ایران، بدون گره زدن نام مبارزان با وام خواهی حقوق بشری اتحادیه‌ی اروپا که نماینده‌اش در جریان

مضحک‌های نشست قاضی مرگ ابراهیم رئیسی بر تخت قوه‌ی اجرایی مهمان این جانی و حاکمیت جنایتکار بوده‌اند.
باری کارما از امروز با دادگاه و محاکمه حمید نوری در استکهلم تازه آغاز شده است، پژواک صدای دادخواهی همه‌ی مردمان رنج کشیده و داغدار، به وسعت ایران باشیم

جلسه بعدی دادگاه حمید نوری سه‌شنبه ۲۸ سپتامبر / ۵ مهر خواهد بود. در این جلسه بر اساس جدول از پیش اعلام شده، بناست احمد ابراهیمی، زندانی سیاسی سابق به عنوان شاهد و شاکی شهادت خود را ارائه بدهد.
تا یادداشتی دیگر ...

لینک یادداشت های دادگاه حمید نوری در استکهلم :

https://drive.google.com/drive/folders/11_DDPT0OmT6arD5agxkUrtLQkrNET6r?usp=sharing